

مثنوی بی دیباچه با دو دیباچه

«بشنو از نی چون حکایت می کند» و ابیاتی که پس از آن آمده مشهورترین آغازیه‌ئی است که تا کنون بر کتاب‌های فارسی نوشته شده است. از آن جایی که در این انتخاب شخص خالق فاعلیت داشته این مورد بر «الا یا ایها الساقی...» در دیوان حافظ ترجیح دارد، غیر از این؛ «یک مجموعه‌ی غزلیات (مثل دیوان حافظ) لزوماً ابتدا و انتهای ندارد که نیازی به مقدمه داشته باشد اما مثنوی‌ها این چنین نیستند»، در نتیجه در سنت ادب فارسی مثنوی‌های بزرگ با قسمت‌های مختلفی از شرح علل پرداختن به داستان و ستایش این و آن و ابراز نظر در توحید و مبانی اعتقادی و چه و چه آغاز می‌شوند. بادقت در کارهای مهم پیش از مولوی دو دسته‌ی متفاوت را می‌توان دید؛ نخست مثنوی‌های «روایت محور» همچون شاهنامه، گرشاسب‌نامه، ویس و رامین، چهار مثنوی از خمسه‌ی نظامی، منطق الطیر و خسرونامه‌ای که به عطار نسبت داده‌اند. دسته‌ی دوم آثار «معرفت محور» مثل حدیقه‌ی سنایی، الهی‌نامه، اسرار‌نامه و عمده‌ی آثار عطار و مخزن الاسرار نظامی و اگر بوستان را هم «پیش از مثنوی معنوی حساب کنیم» جزو همین دسته است.

آنچه در تفاوت رویکرد این دو دسته آثار به مقوله‌ی دیباچه دیده می‌شود بی‌معنی شدن امر دیباچه سرایی در دسته‌ی دوم است. از آنجا که در یک اثر روایت محور شاعر در موضع راوی ایستاده است، بی‌طرفی در گزارش و اصول داستان نویسی حکم می‌کند که حضور من نویسنده هرچه کمرنگ تر باشد. احترام به شعور خواننده، روایتگر را فروتنانه و فداکارانه از صحنه‌ی حوادث محو و ناپدید می‌کند، در نتیجه پس از پایان کار فرصتی می‌جوید تا خود را به ما بنمایاند و از حامیان و دوستانش تشکر کند و از کوشش‌هایی که پیش از او شده قدرشناسی نماید. گوینده از تهمت‌هایی که به او زده‌اند با بیان مبانی عقیدتی خود تبرّی می‌جوید و اثرش را به هر کس که بخواهد تقدیم می‌کند. در شاهنامه از دقیقی و امیرک منصور و سلطان محمود می‌خوانیم، در گرشاسب‌نامه از فردوسی و شاه بودلف و در کارهای نظامی از فردوسی و قزل ارسلان و طغرل و نصیحت به فرزند و سپردن او به شروانشاه صحبت‌های زیادی می‌شنویم. در ویس و رامین از داستان‌گوینده‌ی کتاب می‌خوانیم و در منطق الطیر هم -با وجود بی‌علاقگی کامل عطار از دیباچه‌نگاری- باز حرف و حدیث‌هایی از نکوهش تعصب و ستایش پیامبر (که معمولاً همه‌ی کارهای دیگر هم هست) می‌شنویم و می‌خوانیم.

دسته‌ی دوم اما به دو دلیل کاری به دیباچه ندارند. نخست این که در کل اثرشان هر جا که خواسته‌اند من خود را به میان کشیده‌اند و اصولاً «معرفت» و «باور» چیزی جز حدیثِ نفس نیست لذا کل کتاب در واقع یک دیباچه‌ی کش آمده و بزرگ است. دوم این که به لحاظ شکل چون این مثنوی‌ها مبتنی بر ابراز عقیده و گذراندن تمثیل و حکایت‌های کوچک و بزرگ‌اند، اگر دیباچه‌ای هم داشته باشند (یعنی قسمتی که نویسنده بعد از اتمام کارش برگشته و بر اول کتاب افزوده است) خیلی با بقیه‌ی کتاب فرقی ندارد و بیشتر به مرتب کردن کار شبیه می‌شود تا دیباچه‌سرایي. در این قسمت مخزن الاسرار استثناست اگرچه به نسبت کارهای دیگر نظامی همچنان تفاوت دیده می‌شود اما اصولاً نظامی اهل دیباچه‌سرایي است و این کتاب هم اولین کار او بوده است. نظامی پس از تجربه‌ی مخزن الاسرار تغییر عقیده داد و برای همیشه به دسته‌ی «روایت محور» پیوست. بوستان سعدی اما با این که معرفت محور است دیباچه‌ای قابل مقایسه با کارهای روایت محور دارد. می‌توان گفت این کتاب خوب یا بد برآمده از هردو سنت و نتیجه‌ی منطقی این دو روش است. با این حال ما نباید آن را در فهرست خود می‌نوشتیم چون این جا سخن بر سر آثار پیش از مثنوی و اثرگذار بر مثنوی است.

اکنون بعد از شرح این تمایز به مثنوی معنوی برمی‌گردیم:

شاید اگر مولوی مثنوی معنوی را تمام می‌کرد و روزی احساسش به او می‌گفت؛ «خوب این کار هم تمام شد!» به فکر این هم می‌افتاد که دیباچه‌ای بر آن بیافزاید. خوشبختانه یا بدبختانه اتفاقی در حدود سال ۶۶۰ (ه ق) افتاد که دو سال کار مثنوی سرایی متوقف شد. مولوی در این فاصله این توفیق را یافت که به مثنوی تمام شده‌ی مفروضی فکر کند که دفتر اولش آنقدر با شوق آغاز شده بود و همچون خار سبز برای شتر جانس گوارا می‌نمود و حالا اینگونه به تلخی پایان می‌یافت، بلکه رها می‌شد:

چون که آن سبزیش رفت و خشک گشت // چون همان را می‌خورد اشتر به دشت

می‌دراند کام و لُنجش ای دریغ // کان چنان و ردِ مریا گشت تیغ

گشت خاک آمیز و خشک و گوشت بُر // زان گیا اکنون به پرهیز ای شتر

سخت خاک آلود می‌آید سَخُن // آب تیره شد سر چه بند کن

دو سال وقفه کافی بود که مولوی به فکر نوشتن یک دیباچه بیفتد که دفتر دوم را با آن آغاز کند. مطابق با سنت معرفت محور این دیباچه در متن ناپدید است مخصوصاً این که به هر حال

در میانه‌ی اثر قرار دارد و کمتر شمایل دیباچه به خود می‌گیرد. دیگر این که دیباچه قرار بود بعد از پایان کار نوشته می‌شد و پایان مثنوی متاسفانه برای مولوی هرگز اتفاق نیافتاد. دیباچه‌ی دفتر دوم مثل کسی است که دارد یک اتومبیل مدت‌ها خاموش مانده را هل می‌دهد در عین حال همین دوسال فترت برای مولوی حکم پایان و بازنگری پس از پایان را دارد. وقتی که دوباره شروع به تالیف می‌کند خودش هم نمی‌داند مقدمه‌ای بنویسد یا خیر و اگر می‌نویسد چه بنویسد که بعدها پشیمان نشود. افلاکی در جلد دوم مناقب العارفین (۷۴۳) می‌نویسد:

(مولوی) این کلمات را که دیباچه‌ی مجلد دوم است املا کرد، برین ترتیب که بیان سبب تاخیرافتادن انشای این نیمه‌ی دوم از کتاب مثنوی (چیست) و... و باز در آخر حال دیباچه‌ی دوم را نوعی دیگر فرمودند، چنان که اکنون می‌نویسند...

به هر حال حدود ۱۱۰ بیت نخست دفتر دوم را می‌توان یگانه دیباچه‌ی واقعی مثنوی دانست که بر سیاق سنت مثنوی سرایان معرفت محور به صورت سربسته و حداقلی نوشته شده تا بر ادامه‌ی کار هنوز نامعلوم سرآغازی باشد. این دیباچه -با اختلاف نسخی که هست- چنین آغاز می‌شود:

مدتی این مثنوی تاخیر شد // مهلتی بایست تا خون شیر شد
تا نزاید بُخت تو فرزند نو // خون نگردهد شیر شیرین خوش شنو
چون ضیاء الحق حسام الدین عنان // باز گردانید ز اوج آسمان
چون به معراج حقایق رفته بود // بی بهارش غنچه‌ها ناکفته بود
چون ز دریا سوی ساحل باز گشت // چنگ شعر مثنوی با ساز گشت

در این ابیات آشکارا از یک وقفه‌ی طولانی سخن به میان آمده که اگر چیزی از علت یا علل آن ندانیم دست کم می‌دانیم و می‌فهمیم که از ناحیه‌ی غیبت حسام الدین چلبی آب می‌خورده است. وقتی که حسام بر سر کار مثنوی باز می‌گردد شادمانی مولوی به حدی است که تاریخ دقیق آن را ذکر می‌کند، انگار آن لحظه از زمان را تولدی دیگر می‌شناسد:

مثنوی که صیقلِ ارواح بود // باز گشتش روزِ استفتاح بود

مطلع تاریخ این سودا و سود // سالِ هجرت ششصد و شصت و دو بود

مولوی همچنین گوشه ای از پرده را کنار می زند و عاملِ این غیبت را « کارکردِ نابه جای دهان » معرفی می نماید.

دو وسوسه در دهان هست که می تواند یار را از یار دور کند . یکی « خوردن » و دیگری « گفتن »، به ویژه

گفتن های نابه جا کدورت می آورد و دل ها را نسبت به هم چرکین می کند

ای دهان تو خود دهانِ دوزخی

مولوی می پندارد که عاملِ لقمه های ظلمتی که دهان می خورد و رفیقی را از رفیقی می رنجاند آمیختگی و

درهم تنیدگی جهانی ست که ما در آن زندگی می کنیم:

وی جهان تو بر مثالِ برزخی!

و می افزاید:

نورِ باقی پهلویِ دنیایِ دون // شیرِ صافیِ پهلویِ جوهایِ خون

چون دراو گامی زنی بی احتیاط // شیرِ تو خون می شود از اختلاط

مولوی گناهِ خود را در رنجشِ حسام الدین بسیار ناچیز می داند اما معتقد است که آن رابطه آنقدر نزدیک و

شفاف و عمیق بوده است که کوچک ترین گناه ها بزرگ است و به چشم می آید:

گرچه یک مو بُد گنه کو جسته بود // لیک آن مو در دو دیده رُسته بود

بود آدم دیده ی نورِ قدیم // موی در دیده بود کوهِ عظیم

کاش مولوی از ابتدا با کسی مشورت کرده بود و کاری را که چنین کدورتی پیش آورد نمی کرد:

گر در آن حالت بکردی مشورت // در پشیمانی نگفتی معذرت

زان که با عقلی چو عقلی جفت شد // مانع بد فعلی و بد گفت شد

اما کسی که یاران را از خود می رنجاند کسی را برای مشورت باقی نمی گذارد. مگر رفیقانِ بد را که همان بهتر از

ایشان بپرهیزد و همچون اصحابِ کُهِف به جایگاهِ خفتن پناه ببرد و منتظرِ خورشید باشد:

زان که بی گلزارِ بلبل خامش ست // غیبتِ خورشید بیداری گُش ست

دیباچه بعد از ابیاتی که از دو میزان شناخت یعنی پنج حس بیرون از طرفی و پنج حس درون از طرف دیگر سخن می گوید تنها راه خودشناسی را درک و دریافت خود در آینه ی دیگری معرفی می کند. با این نتیجه گیری به نظر می رسد برای کنارزدن کدروت باید لحظه ای از چشم دیگران به خویش نگریست:

آینه ی کلی تورا دیدم ابد // دیدم اندر چشم تو من نقش خود

گفتم آخر خویش را من یافتم // در دو چشمش راه روشن یافتم

مولوی پس از نتیجه گیری دو سه بیت دیگر می گوید و دیباچه را تمام می کند.

این ۱۱۰ بیت یک درد دل شخصی و صمیمانه اما پیچیده در افکار نامنسجم یک مغز متلاطم است. در اینجا گاه نتیجه گیری ها بر پایه ی مقدماتی ست که امروزه ما آن ها را قبول نداریم، مثلاً این که «خون در بدن زنان - که پیش از حاملگی دفع می شود- تبدیل به شیر می گردد»، یا این که «در چشم ما نوری است که چون چشم را می بندیم از بقیه ی انوار جدا می افتد» یا این که «گرما گرما را جذب می کند و سرما سرما را»، با این حال چون تجربه ی یک قهر و آشتی آشنا در آن موج می زند به خوبی خواننده را به خود جلب می کند و این که رفاقت می تواند شاعر مغروری همچون مولوی را به پذیرش خطای خود وادارد حس احترام را در خواننده بیدار می نماید:

کم ز خاکی چون که خاکی یار یافت

از بهاری صد هزار انوار یافت

نهم دسامبر ۲۰۱۹

اتاوا

مهران راد